

## چرا نظام کمونیستی برای سرمایه داران و مالکان بزرگ زمین و سایر اقتدار تجاعی وحشت آور برای توده های مردم آرزو و هدف است؟

بتاریخ 3 جنوری 2010 در سایت افغان- جرمن آنلاین نوشته ای تحت عنوان "چرا نظام کمونیسم نفرت انگیز است؟"، بقلم نادر شاه سدوزی به نشر رسیده است. در طی سالهای گذشته افراد دیگری از قماش (ن س) نیز در همین سایت افغان جرمن و سایتهای مشابه بر کمونیسم انقلابی حمله خصمانه کرده اند، که توسط فعالین جنبش انقلابی پرولتری افغانستان به این نوشته ها پاسخ داده شده است. اینک بار دیگر به چنین نوشته ای پاسخ ارایه می نمایم. همچنانکه این خصومت ورزی و اتهامات ناروا علیه کمونیسم انقلابی توسط سرمایه داری جهانی و ارتجاع نوکران تا امروز ادامه داشته است، در آینده و تازمانیکه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و دیگر نظام های مبتنی برستم و استثمار خلقها در جهان وجود داشته باشد، نیز ادامه خواهد یافت.

کارل مارکس علم انقلاب را کشف کرد، بعد از آن ولادی میرایلچ لنین و مائوتسه دون این علم را به سطح عالی تری تکامل دادند. امروز همه کمونیستهای انقلابی جهان علم انقلاب خود را مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم می نامند. اولین باری که پرولتاریای جهان توانست در پرتو این علم نجاتبخش بشریت، دیکتاتوری ارتجاعی سرمایه داری را سرنگون کند و دیکتاتوری طبقاتی خود را جایگزین آن نماید، کمون پاریس در سال 1871 میلادی بود. اگرچه کمون عمر کوتاهی (حدود دوونیم ماه) داشت و با ترکم تجربگی و اشتباهات رهبران کمون، توسط بورژوازی فرانسه و دیگر دولتهای اروپائی سرنگون شد. اما پیروزی کمون پاریس حقانیت مارکسیسم انقلابی را برای اولین بار به ثبوت رساند. مهمترین علل شکست کمون پاریس کوتاهی پرولتاریای پیروزمند در درهم شکستن کامل ماشین کهنه دولتی، سرکوب ناکامل ضدانقلاب، تاخیر در مصادره نهادها و موسسات بزرگ مالی و بانکها و عدم جلب پشتیبانی دهقانان از انقلاب بود. باین عبارت که دیکتاتوری پرولتاریا بطور همه جانبه بر طبقات استثمارگر و استثمار عمل نگردد و طبقه حاکم سرنگون شده بصورت کامل خلع مالکیت نشد. بعد در سال 1917 انقلاب کبیر اکتوبر در روسیه به پیروزی رسید. اولین دولت سوسیالیستی در جهان تحت رهبری لنین و استالین تاسیس شد. بعد انقلاب ملی دموکراتیک در ویتنام شمالی در سال 1945 پیروز گردید و در سال 1949 انقلاب دموکراتیک نوین در چین پیروز شد. این انقلاب تحت رهبری مائوتسه دون راه تکامل را پیموده و در سال 1957 به انقلاب سوسیالیستی گذار کرد. همچنین انقلابات دموکراتیک توده ای در آلبانی و سایر کشورهای اروپای شرقی بعد از ختم جنگ جهانی دوم به پیروزی رسید. و انقلاب دموکراتیک توده ای در کوریا شمالی در سال 1952 پیروز شد. و انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کوبا در آذرده 50 میلادی بوقوع پیوست. پیروزی این انقلابات هرچه بیشتر توده های خلق را در سراسر جهان به پیروزی مبارزات شان تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری امیدوار نمود.

پیروزی مارکسیسم انقلابی و تشکیل دولتهای سوسیالیستی و دیکتاتوریهای پرولتاریا و دولتهای دموکراتیک توده ای، هرچه بیشتر خصومت سرمایه داری و امپریالیسم بین المللی و مالکان بزرگ زمین و مرتجعین ستایشگر آنها را در جهان برانگیخت. از ظهور این اندیشه و کشف علم انقلاب و مبارزه طبقاتی توسط مارکس و انگلس تا امروز که حدود یکصد و شصت سال می گذرد، تمام نظام ها و طبقات ارتجاعی استثمارگر و استثمارگر از هیچگونه اتهام تراشی و حمله خاینانه علیه این اندیشه و بیانگذاران آن دریغ نکرده اند و نخواهند کرد. در طی این دوران طولانی صدها مقاله، رساله و کتاب نوشته شده و صدها نمایشنامه

وفیلم توسط سرمایه داری جهانی علیه اندیشه کمونیسم انقلابی و نظام های سوسیالیستی و رهبران آنها نمایش داده شده است.

پیروزی انقلاب اکتوبر و تاسیس اولین دولت سوسیالیستی جهان در روسیه دومین تجربه پرولتاریای انقلابی جهان بود. این انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا حدود دوونیم دهه دوام کرد. در طی این مدت زحمتکشان روسیه تحت رهبری لنین و استالین باتمام مشکلات داخلی و خارجی که این نظام نوبنیاد راتهدید می کرد، به پیروزی های شایانی دست یافتند. پیروزی انقلاب اکتوبر و تشکیل دولت سوسیالیستی اولین تجربه پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم بود. پرولتاریای جهان هنوز درباره ماهیت طبقاتی و موجودیت تضاد های طبقاتی در نظام سوسیالیستی و اهمیت تداوم مبارزه طبقاتی در این دوره تجربه کافی و لازم نظری و عملی نداشتند تا با انقلابی کردن هر چه بیشتر حزب و ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک سیاسی توده های خلق و برپائی انقلابات فرهنگی پرولتاریائی و تصفیه حزب و دولت از وجود عناصر بورژوازی نوحاسته ؛ انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را از سلطه رویزیونیستهای درون حزب و دولت نجات دهند. در مورد اتحاد شوروی سوسیالیستی، اشتباهات ایدئولوژیک سیاسی استالین و بر خوردهای بوروکراتیک او را علیه مخالفین سیاسی هم باید در این زمینه در نظر داشت. همان بود که بعد از مرگ استالین در سال 1953 کمونیستهای دروغین (عناصر بورژوازی مخفی شده در حزب) تحت رهبری خروشچف قدرت حزبی و دولتی را غصب کردند و اندیشه بورژوازی (رویزیونیسم مدرن) را بجای اندیشه کمونیسم انقلابی در حاکمیت و رهبری حزب و دولت قرار دادند. از سال 1956 ب بعد دیگر اتحاد شوروی بنام کشوری سوسیالیستی بودوماهیتماً نظام سرمایه داری دولتی تحت رهبری حزب بورژوازی قرار داشت. رویزیونیستهای مدرن تحت رهبری خروشچف و بعد از آن برژنف، اتحاد شوروی سوسیالیستی را به کشوری سرمایه داری و ابر قدرت امپریالیستی مبدل کردند. با آنکه در نیمه دوم دهه هشتاد میلادی گورباچوف سعی کرد تا بانجام "ریفورم" در رویزیونیسم و نظام سرمایه داری دولتی، بنام «گلاسناست و پروسترینیکا» عمر آنرا طولانی سازد؛ ولی بحران همه جانبه درونی نتوانست از پوسیدگی و فروپاشی این نظام جلوگیری نماید. البته ضربات و خسارات همه جانبه اقتصادی و سیاسی و نظامی ناشی از تهاجم نظامی بر افغانستان و مقاومت دلیرانه خلق این کشور؛ جریان فروپاشی این نظام و بلوک تحت رهبری اش را تسریع نمود.

ابر قدرت سوسیال امپریالیستی مانند سایر قدرتهای سرمایه داری جهان به استثمار خلقهای اتحاد شوروی و غارت خلقهای کشورهای هم بلوک آن در اروپای شرقی و خلقهای کشورهای تحت سلطه ادامه داد. ولی به منظور فریب و اغوای خلقهای روسیه و جهان از نام کمونیسم و سوسیالیسم تا زمان سقوط و فروپاشی اش سوء استفاده کرد. نظام سرمایه داری دولتی (سوسیال امپریالیستی) در رأس بلوک امپریالیستی شرق در سلطه بر خلقها و ملل جهان و غارتگری آنها با ابر قدرت امپریالیستی آمریکا در رأس بلوک امپریالیستی غرب رقابت می نمود. بعد از سقوط نظام سوسیال امپریالیستی در سال 1989 و سقوط دولتهای رویزیونیستی و ارتجاعی وابسته به اتحاد شوروی (که سرمایه داری و ارتجاع جهانی آنها را دولتهای کمونیستی می خواندند) و تمام کثافات و جنایات و بی عدالتیهای نظام سرمایه داری دولتی در روسیه و کشورهای بلوک شرق را، بنام کمونیسم در جهت مغشوش کردن اذهان خلقها و زحمتکشان جهان توجیه و تبلیغ می کردند. امپریالیسم بین المللی سقوط اتحاد شوروی امپریالیستی را «سقوط کمونیسم» در جهان تبلیغ کرد. همچنین دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا در چین در سال 1976 توسط عناصر سرمایه داری مخفی شده در درون حزب و دولت که در لفظ خط مشیهای حزب و دولت راتایید می کردند ولی در خفا به پخش اندیشه های ضد انقلابی و ضد مردمی خود تلاش می نمودند، سقوط داده شد. اکنون نظام حاکم در چین یک نظام سرمایه داری و امپریالیستی است و بیش از نیمی سرمایه های که در چین فعالیت دارند و خلق چند صد میلیونی چین رایکجا با طبقه ارتجاعی حاکم این کشور بیرحمانه استثمار و ستم می کنند، سرمایه های امپریالیسم جهانی مخصوصاً آمریکا است؛ ولی باز هم سرمایه داری جهانی و ارتجاع نوکران، نظام حاکم در چین کنونی را نظام سوسیالیستی و کمونیستی تبلیغ می کنند. البته این شیوه ارتجاعی و سبیه کاری و انواع جعلکاریها و دروغبافیها و خیانت و جنایت علیه اندیشه های انقلابی و مترقی و زحمتکشان جهان، در سرشت نظام سرمایه داری و امپریالیسم عجین است. و تازمانی که این

نظام ستم و استثمار و بربریت در جهان وجود دارد، این جنایات و رذالتها هم وجود خواهد داشت. فقط پیروزی انقلاب جهانی است که میتواند این نظام سرپا جنایت و وحشت راسرنگون و بگور کند. و تازمانی که نظام سرمایه داری در جهان وجود دارد، عناصری هم مانند نویسنده در خدمت آن قرار خواهند داشت و علیه اندیشه های نجاتبخش کمونیسم انقلابی و ستایش از نظام سرمایه داری به اراجیف پراکنی شان ادامه خواهند داد.

برخلاف ادعای نویسنده و هم سخنان وی در سراسر دنیا؛ در گذشته دولتهای سوسیالیستی و دولتهای دموکراتیک توده ای در جهان نه توسط توده های خلق که توسط عناصر بورژوازی مخفی شده در درون احزاب کمونیست بر سر قدرت سرنگون شده اند. چون پیروزی انقلاب سوسیالیستی و اعمار سوسیالیسم اولین تجربه پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان بود؛ از اینرو در نظام های سوسیالیستی به موجودیت عناصر سرمایه داری درون احزاب در ابتدا توجه جدی صورت نگرفت و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم خاصاً در اتحاد شوروی سوسیالیستی تحت رهبری استالین بطور لازم ادامه نیافت. و تسلط رویونیستها بر حزب و دولت و احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بعد از مرگ استالین، بزرگترین درسی بود برای پرولتاریا و انقلابیون کمونیست جهان. مائوتسه دون در آن وقت در اس جنبش بین المللی کمونیستی با اتکاء به دیالکتیک ماتریالیستی علل شکست انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه مورد تحلیل و ارزیابی دقیق قرار داد. او اشتباهات استالین را نقد نمود و درباره موجودیت طبقات در دوران سوسیالیسم و اینکه مبارزه طبقاتی تا پیروزی نهایی سوسیالیسم و محو طبقات، باید بدون وقفه ادامه یابد تاکید کرده و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را تدوین نموده و در چین آنرا در عمل بکار برد. مائوتسه دون در سال 1966 بکمک انقلابیون و توده های خلق چین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را علیه عناصر بورژوازی در داخل حزب و دولت براه انداخت. این انقلاب ده سال ادامه یافت. ولی بعد از مرگ مائوتسه دون باز هم رویونیستهای «سه جهانی» درون حزب و دولت که از تصفیه های جریان انقلاب فرهنگی نجات یافته بودند؛ بوسیله یک کودتای خائنه بر حزب و دولت مسلط شدند. تجربه شکست انقلاب در چین متعاقب مرگ مائو نشان داد که اگر انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین براه نمی افتاد، شاید انقلاب در چین هم قبل از سال 1976 به سرنوشتی مانند انقلاب در اتحاد شوروی، دچار می شد. و فقط ادامه انقلاب فرهنگی پرولتاریائی توانست برای یکدهه انقلاب چین را از شکست نجات دهد. چرا با وجود یکدهه انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خلق چین تحت رهبری مائوتسه دون باز هم انقلاب توسط چنین عناصری سرنگون شد؟ زیرا با آنکه انقلاب فرهنگی تعداد زیادی از عناصر سرمایه داری را از مقامات عالی حزب و دولت بیرون ریخت؛ ولی جناح دیگری از اپورتونیستها و رویونیستهای مخفی در داخل حزب و دولت که ظاهراً با خط مشیهای اصولی رهبری حزب در جریان انقلاب فرهنگی توافقی نشان می دادند؛ توانستند خود را از طوفان خشم توده های انقلابی در جریان انقلاب فرهنگی و تصفیه نجات دهند. از جانب دیگر تعدادی از عناصر رویونیست که از حزب اخراج شده بودند (با وساطت چوئنلای) {سنتریست و اپورتونیست مخفی در عالی ترین مقامهای حزب و دولت} باین استدلال که چون در آن زمان دولت اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی تدارک حمله نظامی به چین را می گرفت؛ با امضای یک ورق کاغذ و اظهارندامت دوباره وارد حزب و دولت شدند. این جناح تحت رهبری هواکوفینگ و دینگ سیاوپین با طرفداران چوئنلای در جریان کودتا چهارتن از انقلابیون نزدیک به خط انقلابی مائونجله چیانچین خانم مائو را از دفتر سیاسی حزب و هزاران انقلابی دیگر را دستگیر و زندانی و اعدام کردند. و بعد به تصفیه و اخراج گسترده انقلابیون از حزب و دولت دست یازیدند. و باین طریق انقلاب چین و آخرین دیکتاتوری پرولتاریا و دولت سوسیالیستی در جهان در سال 1976 بدست دارودسته رویونیست دینگ سیاوپین و هواکوفینگ سقوط داده شد. ناگفته نماند که گروه رویونیست دیگری از طرف داران مسکود درون حزب تحت رهبری لین پیاوو که در ارتش نفوذ داشت، در جریان انقلاب فرهنگی علیه رهبری مائوتسه دون اقدام به کودتا نمود که بعد از شکست کودتا در راه فرار به اتحاد شوروی با ترسقوط هلیکوپتر کشته شد. باین صورت تجربه منفی شکست انقلابات پرولتری در جهان بوسیله رویونیستهای رنگارنگ درون احزاب کمونیست، ثابت ساخت که

تاپیروزی سوسیالیسم و رسیدن به جامعه کمونیستی به انجام چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نیاز است.

از آنجاییکه نویسنده قضاوت اشراد مورد اندیشه کمونیسم انقلابی و نظام کمونیستی با استناد بر اعمال خاینانه و جنایتکارانه باندهای رویزیونیست مزدور خلقی پرچمیها علیه خلق و میهن عیار کرده است؛ از اینرو لازم دیدم تا جهت ایضاح بیشتر مطلب، بطور فشرده درباره پیروزی انقلاب های پرولتاری در جهان و نقش مثبت و حیاتی پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی در آنها و هم نقش منفی و خاینانه گروه های رویزیونیستی (مانند باندهای خلقی پرچمی و برادران تنی آنها در کشورهای مختلف) در شکست انقلاب های پرولتاری و سقوط دولتهای سوسیالیستی توضیحاتی ارائه نمایم.

قبل از اینکه به موارد مطروحه (ن س) بپردازم از وی می پرسم که: آیا درباره نظام سوسیالیستی حاکم در اتحاد شوروی قبل از سال 1956 میلادی از نزدیک تحقیقاتی کرده ای و یا از وضعیت زندگی اجتماعی و موقعیت سیاسی صدها میلیون توده های خلق در اتحاد شوروی سوسیالیستی در زمان لنین و استالین چیزی میدانی؟ آیا زندگی حدود 800 میلیون خلق چین رادرسالهای قبل از 1976 مورد مطالعه قرار داده ای؟ آیا میتوانی فکتهای را در این زمینه ها ارائه دهی که تحت آن نظام ها، توده های مردم چگونه زندگی و آزادی های سیاسی و مدنی داشتند؟ که هرگز نه! دیده می شود که (ن س) هم مانند دیگر عنا صر ضد کمونیست و خادم سرمایه بین المللی قلم فرسائی کرده تا باشد که خدمتی به سرمایه داری جهانی و ارتجاع بین المللی انجام دهد. به این آقا گوشزد می نمایم که: می توانی بنابر موقعیت اجتماعی و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی ات، با کمونیسم انقلابی مخالف باشی؛ و هیچکس نمی تواند بتواو امثل تو و یا هر کس دیگری این اندیشه را بقبولاند. تو میتوانی اندیشه طبقاتی خود را حفظ کنی ولی اینرا بدان که نفرت نشان دادن علیه اندیشه کمونیسم خود در ماهیت ابراز تنفر و خصومت و رزی علیه علم و توده های مردم جهان و اندیشه و جهان بینی طبقاتی آنهاست. زیرا اندیشه کمونیسم علمی، محصول ذهن کسی نیست بلکه از زندگی توده های خلق می جوشد. کمونیسم یک نظام انسانی است که بر علم استوار است. و در این نظام است که انسان "انسانیت" و هستی واقعی خود را باز میابد. می خواهم این موضوع را برای نویسنده و امثال او نیز خاطر نشان کنم که تنفر نشان دادن علیه اندیشه مارکسیستی و نظام کمونیستی مختص به جانی ترین و هارترین مرتجعین در جهان است. نویسنده می تواند، کمونیسم را «نقد» کند و مخالفت خود را با کمونیسم و نظام کمونیستی ابراز نماید. او میتواند اندیشه کمونیسم انقلابی را با اندیشه های بورژوازی و نظام سوسیالیستی را با نظام سرمایه داری مقایسه کند. چنین افرادی مانند نویسنده که در سنگر دفاع از منافع سرمایه جهانی قرار دارند و در حمله بر کمونیسم انقلابی می خواهند به الطاف سرمایه و امپریالیسم دست یابند؛ جزئی ترین توجهی به جنایات نظام سرمایه داری جهانی علیه خلقها و ملل مظلوم جهان ندارند. یک و نیم دهه سرمایه داری دولتی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و دولت مزدور خلقی پرچمیها نوکران آن، شنیع ترین جنایات را بر خلق افغانستان روا داشتند؛ دومیلیون تن را قتل عام و اعدام کردند و حدود دو میلیون معلول و معیوب از جنایات آنها باقی مانده است؛ میلیونها مین کارگذاری شده در خاک کشور نیز از جنایات نظام سوسیال امپریالیستی و مزدوران بومی آنست که سالانه هزاران تن از مردم ما کشته و معلول می گردند. و کشور را در تمام عرصه ها به ویرانه تبدیل کرده اند و صدمات غیر قابل جبرانی را بر پیچیده جامعه وارد کردند. بعد گروه های جهادی و طالبان این نوکران سرمایه بین المللی و ارتجاع منطقه به حمایت امریکا و پاکستان و عربستان سعودی برای دهسال بر این مردم مظلوم و بلا کشیده خیانت و جنایت کردند و هنوز هم ادامه می دهند.

در طی هشت سال اخیر امپریالیسم امریکا امپریالیستهای عضوناتو و دولت مزدورانها و گروه های طالبان و گلب الدین این خلق بینوار اقصایی می کنند و سهمگین ترین جنایات را بر آنها وارد مینمایند. دولت مستعمراتی کابل متشکل از همه قماش گروه های جنایتکار و مزدور مانند (گروه های جهادی، خلقی پرچمیها، ملیشه ها، طالبان، حزب سوسیال دموکرات «افغان ملت»، تعدادی از شعله ایها و بوروکراتهای خادم امپریالیسم و ارتجاع و دیگر عناصر ارتجاعی و مزدور) توسط قدرتهای اشغالگر مردم ستمدیده و وگرسنه افغانستان مسلط شده اند؛ نویسنده چرا بافشای آنها نمی پردازد؟ چرا جنایات امپریالیسم امریکا در رأس سرمایه داری جهانی را در عراق در طی شش سال اخیر و جنایات دولت صهیونیستی و سرمایه

داری اسرائیل را علیه خلق فلسطین در طی بیش از نیم قرن افشا نمی کند؟ این همه جنایات و بربریت و غارتگری های نظام سرمایرداری در طول تاریخ پیدایش آن تا امروز بر خلقها و ملل مظلوم و محروم جهان ادامه دارد.

تاریخ معاصر در قرن بیستم شاهد است که توده های مردم ستمدیده و محروم در روسیه و چین و چند کشور اروپای شرقی، ویتنام شمالی و کوریای شمالی در گذشته از نظام های سوسیالیستی و نظام های دموکراتیک توده ای (البته تازمانیکه در این کشورها واقعاً سوسیالیسم و یا نظام های توده ای برقرار بودند) استقبال کردند و به یقین که در آینده هم از این نظام استقبال خواهند کرد. عبارت دیگر نظام سوسیالیستی یگانه نظامی است که میتواند توده های خلق را از فقر و گرسنگی و مصیبت و بدبختی و بهره دهی و ستمکشی نجات دهد و بنای یک جامعه رفاه و سعادت مند را برای بشریت بگذارد و در جهت تکامل و تحقق آن یعنی تارسیدن به جامعه کمونیستی که خیلی بهتر و مرفه تر و بدون هر نوع ستم و استثمار از جامعه سوسیالیستی است، به پیش رود. چر اتوده های خلق جهان که بیش از 95 درصد نفوس جهان را تشکیل می دهند خواستار این نظام عادلانه و رفاه و برخوردار از آزادی و دموکراسی توده ای هستند. توده های مردم خواهان نظامی در جهان هستند که بدون تجاوز، جنگ، بربریت و ستم طبقاتی و ملی و ستم ملی شئون نیستی و ستم بر زنان و فارغ از استثمار و ستم و غارتگری باشد. این خواست واقعی و حقیقی توده های خلق جهان است. آنها می خواهند که فحشا و تجارت و صنعت سکس، پورنوگرافی، تجاوز به دختران خردسال، اختطاف، اعتیاد به انواع مواد مخدر طبیعی و کیمیایی و سایر امراض جسمی و روانی و امراض اجتماعی از جهان محو گردد. این همه خواستها و آرمانها جز از طریق برقراری نظام سوسیالیستی و جامعه کمونیستی ممکن نیست. زیرا همه این زشتیها و بی عدالتیها و جنایاتی که در جهان وجود دارد و در فوق بر شمرده شد، نتیجه حاکمیت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظام های طبقاتی است. و در طول تاریخ پیدایش جوامع طبقاتی چنین بوده است. همه این مسایل بخاطر کسب سود و سرمایه و ثروت و حفظ حاکمیت طبقات حاکم سرمایه دار و زمین دار است. در نظام سرمایه داری همه چیز سود سرمایه است. همین اکنون سالانه حدود یک تریلیون دلار از تجارت مواد مخدر و از طریق تجارت و صنعت سکس، فحشا و بردگی جنسی و پورنوگرافی عاید سرمایه داری جهانی می شود. و در برابر آن میلیونها انسان بورطه نیستی سقوط می کنند. ولی این آقا این نظام را انسانی و آزاد می خواند! در طی حدود یک قرن آخر امپریالیسم جهانی صدها میلیارد دلار مصرف جنگ های تجاوز کارانه اش در جهان کرده است؛ در طی هشت سال آخر تنها دولت امریکا دو صد و پنجاه میلیارد دلار در جنگ خود بر افروخته اش بنام «جنگ علیه تروریسم» در افغانستان بمصرف رسانده است، و بیش از این مبلغ میلیارد دلار در جنگ عراق مصرف کرده است. و کشورهای عضو ناتو سالانه میلیاردها دلار در جنگ افغانستان بمصرف می رسانند. ولی سالانه صدها میلیون انسان مظلوم و بیچاره که دسترنج و ثروتهای و منابع آنها توسط سرمایه داری جهانی بکمک دولتهای وابسته و مزدور امپریالیسم غارت می شود، از فقر و گرسنگی، مصابیت به امراض میکروبی و پیرازیتی (توبرکلوز و اید و ملاریا) از بی دوائی و بی غذایی جان می دهند. چر ادولتهای سرمایه داری که این همه ثروت را از قبل دسترنج و زحمتکشی توده های مردم و ملل مظلوم و غارت منابع آنها اندوخته اند، با آنها کمک نمی کنند تا از مرگ نجات یابند؟ چر سرمایه داری جهانی و دیگر نظام های استثمارگر و ستمگر و ستایشگران آنها مانند نویسنده از کمونیسم و نظام کمونیستی وحشت و نفرت دارند؟ زیرا در صورت پیروزی این نظام ثروت و سرمایه و حاکمیت طبقاتی شانرا از دست می دهند. اینها بارفاه توده های خلق و حاکمیت طبقاتی آنها به این لحاظ خصومت می ورزند که منافع و حاکمیت طبقاتی آنها از دست می رود. نویسنده و هم قماشان او بدانند که مبارزه طبقاتی به اشکال و شیوه های گوناگون در طول تاریخ جوامع طبقاتی ادامه داشته، دارد و ادامه خواهد یافت. تا طبقات و نظام های استثمارگر و ستمگر در جهان وجود دارند این مبارزه در همه عرصه ها ادامه خواهد یافت. و بحکم تکامل تاریخ و علم انقلاب پرولتاریائی سرنگونی نظام سرمایه داری مانند نظام های ستمگر و استثمارگر ماقبل آن (نظام برده داری و فئودالیسم) امری حتمی است. زیرا این نظام هم بر پایه ستم و استثمار و غارت خلقها و ملل بنا یافته است.

بعد از تذکرات مختصر فوق حال بطور فشرده می پردازم به متن نوشته آقای (ن س):

1- (ن س) می نویسد: "چرا نظام دموکراسی نسبت به سایر نظامها خوشایند و مطلوب است؟" پاسخ: مقوله دموکراسی بنا بر تعریف فورمولیک جامعه شناسی بورژوازی یکی از انواع حاکمیت است. ولی بورژوازی مضمون طبقاتی آنرا می پوشاند و وجه مشخصه آنرا تبعیت اقلیت از اکثریت و آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع رسماً اعلام کرده است. در جوامع طبقاتی که مثنی سرمایه دار و ملاک قدرت اقتصادی و سیاسی را در قبضه دارند، دموکراسی هم متعلق به آنهاست. و برای آنها وجیره خواران آنها خوش آیند است. زیرا دموکراسی مانند هر پدیده اجتماعی دیگر در جهان خصلت طبقاتی دارد. دموکراسی ماورای طبقات در جهان وجود ندارد، و دموکراسی شکلی از دیکتا توری طبقات ارتجاعی بر طبقات خلق محروم است. مشخصه دموکراسی در کشورهای سرمایه داری و سایر جوامع طبقاتی عبارت از پارلمانتاریزم است. ولی در هیچ یک از کشورهای جهان اعضای پارلمان نمایندگان واقعی مردم نیستند. فقط طبقات دار هستند که به اشکال مختلف و از طرق گوناگون نمایندگان خود را بنام نمایندگان مردم کاندید می کنند و با انواع نیرنگ و اغوا و تطمیع و تهدید و ارباب هر چهار سال یکبار مردم را بیای صندوقهای رأی می کشانند تا به آنها رأی بدهند. و نظام های حاکم برای فریب مردم از طریق مطبوعات شان، پارلمان را «مظهر اراده مردم یا ملت» تبلیغ می کنند.

2- "جواب این گونه سوالات واضع (که صحیح آن واضح است) و روشن است که در نظام اولی آزادی و مخصوصاً آزادی بیان به مثابه مرکز ثقل سیستم مجاز است، ولی در نظام دومی یعنی کمونیسم آزادی و مخصوصاً آزادی بیان اصلاً وجود نداشته و ممنوع است".

پاسخ: برخلاف این ادعا در همه نظام های طبقاتی که حاکمیت در دست مثنی سرمایه دار و ملاک است؛ بیان و گفتار تان حد آزاد است که منافی منافع طبقات حاکم و نظم سرمایه دارانه نباشد. در کشورهای سرمایه داری که نویسنده و همقما شان وی این کشورها را کشورهای «آزاد» و «دموکرات» می خوانند نیز وضع بر همین منوال است. ولی در نظام سوسیالیستی اصلاً حاکمیت طبقاتی از آن توده های خلق است. دموکراسی هم بر اساس ماهیت طبقاتی آن از آن توده های مردم است. فقط در این نظام است که توده های مردم میتوانند از دموکراسی و آزادی بهره مند شوند و آزادانه اظهار عقیده و نظر نمایند. اگر منظور نویسنده پارلمانهای اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای اقمار و وابسته آن در گذشته باشد و یا در شرایط کنونی پارلمان کشور چین و کوریای شمالی؛ طوریکه قبلاً توضیح شد در این کشورها نظام های سرمایه داری دولتی برقرار بود و هست و پارلمان هم از آن طبقه حاکم بنام رهبران حزب بوده و هست.

3- "در نظام دموکراسی تصرف در اندیشه یک امر شخصی و بنیادی تلقی می گردد، ولی در نظام کمونیستی تصرف در اندیشه تحت رهبری حزب و سرمداری استالین و لنین میباشد." قسمیکه در پیشگفتار هم تذکر دادم در نظام سوسیالیستی اصلاً اندیشه حاکم اندیشه طبقه پرولتاریا است و دیکتاتوری طبقات کارگرودهقانان و دیگر اقشار مردمی (تحت رهبری پرولتاریا) برقرار است. در حالیکه در کشورهای سرمایه داری و در تمام نظام های طبقاتی دیگر، اندیشه حاکم بر جامعه، ایدئولوژی طبقات حاکم (طبقات سرمایه دار و فئودال) و دیکتاتوری طبقاتی آنها برقرار است. در کشورهای سرمایه داری آزادی عقیده و بیان برای توده های مردم و نمایندگان آنها تاحدی وجود دارد. و در کشورهای تحت سلطه خاصتاً کشورهای اسلامی تقریباً وجود ندارد. اما برخلاف همه ادعاهای مبنی بر آزادی عقیده و بیان، ملاحظه می شود که دولتهای سرمایه داری در اروپا عزم دارند بر آزادی انجام مراسم مذهبی اقلیتهای ملی مسلمان محدودیت وضع کنند. چنانکه در ماه گذشته دولت سویس طی یک «ریفراندوم» فیصله کرد که مسلمان ساکن این کشور در آینده حق ندارند که در مساجد شان مناره تعمیر کنند. در حالیکه ارتفاع مناره های کلیسا ها تا چند ده متر هم می رسد. و این امر از امکان بدور نیست که در آینده دیگر دولتهای اروپا با ترویج روحیه ضد اقلیتهای ملی مهاجر خاصتاً مسلمانان، احزاب راست افراطی این کشورها را تشویق و تحریک کنند تا چنین موضوعی را در پارلمانها مطرح نموده و زمینه عملی کردن آنرا مهیا کنند. چنانچه همین اکنون احزاب راست افراطی و فاشیست در این کشورها ضدیت و تنفر شانرا علیه اقلیتهای ملی مسلمان به بگونه آشکار ابراز مینمایند.

شما می توانید در مطبوعات کشورهای سرمایه داری نوشته و مقاله باب دندان نظام سرمایه داری را بفرستید بنشر می سپارند و حتی کتابهای شمارا هم طبع و نشر می کنند، بسراغ شما می آیند و همکاریهای مزید شمارا در این زمینه خواستار می شوند. ولی حتی یک مضمونی که ماهیت نظام سرمایه داری را زیر سوال برده و جنایات آنرا در جهان افشا کند، بنشر نمی رسانند. همچنین در این پاراگراف از صحبت نویسنده طوری استنباط می گردد که گویا همین اکنون در جهان «نظام وینظام های کمونیستی» وجود دارد و لنین و استالین این نظام ها را رهبری میکنند. نه خیراً! بعد از سال 1976 که دولت سوسیالیستی چین توسط عناصر سرمایه داری درون حزب سرنگون شد و آنها قدرت سیاسی و حزبی را غصب کردند؛ دیگر در جهان نظام سوسیالیستی ای وجود ندارد. چه جایی که لنین و استالین (که در سالهای 1924 و 1953 پدرود حیات گفته اند)، این نظام را رهبری نمایند!

4- " اگر واقع تر (باید واضح تر باشد) بیان شود در نظام دموکراسی چه بیان اندیشه، و چه مالکیت هر دو درست تر خود شخص قرار داشته وی میتواند و حق دارد در آن تصرف نماید تا در اختیار خود بدوده، مستقل، آزاد و خودمختار باشد. برخلاف اینگونه توصیف ها در نظام کمونیستی موجود نبوده، چونکه یک کمونیست هیچ وقت از خود شخصیت مستقل نداشته، از استقلال فکری و خودمختاری کامل بی بهره بوده همیشه تابع و متکی به غیر می باشد."

پاسخ: از آنجاییکه در نظام سوسیالیستی حاکمیت به توده های خلق عمدتاً کارگران و دهقانان تعلق دارد و آنها دیکتاتوری طبقاتی خود را بر طبقات ارتجاعی سرنگون شده اعمال می کنند. و از طرف دیگر در این نظام هنوز دو نوع مالکیت وجود دارد یکی مالکیت همگانی (که کامل نیست) و دیگری مالکیت جمعی ((کمونی- اشتراکی)). و همین مالکیت جمعی، کمون های کوچک (نظام جمعی مزارع کوچک) در مسیر تکامل نظام سوسیالیستی به مالکیت همگانی تبدیل می شود. محصول واحدهای اشتراکی پس از وضع مالیات به خود دهقانان در واحدها تعلق می گیرد. و این مالکیت هنوز مالکیت بخشی از مردم است و نه از تمام مردم. و مالکیت همگانی مالکیت تمام مردم است. و محصول این نوع مالکیت به تمام جامعه تعلق دارد. بطور فشرده، ساختمان سوسیالیسم عبارت است از محقق ساختن مالکیت سوسیالیستی همگانی در همه عرصه ها. تولید در نظام سوسیالیستی بیشتر به منظور رفع نیازمندی های توده های مردم است و کسب سود در فرماندهی اقتصاد قرار ندارد. در این نظام برخلاف نظام سرمایه داری مالکیت خصوصی تقدیس نمی شود و ثروتها و دارائیهای کشور به منظور تامین و بهبود زندگی توده های خلق و در جهت آرامی و بهزیستی و ترقی و سعادت آنها به مصرف می رسد.

در کشورهای سرمایه داری و نظامهای فئودال کمپرادوری در جهان همه سرمایه ها و ثروتها و منابع و قدرت سیاسی از آن طبقات سرمایه دار و مملاک است. در قوانین این کشورها مالکیت شخصی از تعرض مصون است. این بخاطر آنست که ثروتها و دارائیهای طبقات دارا محفوظ بماند. از جمله اکثریت قاطع توده های مردم طبقه کارگر مالکیتی ندارد و بخشهای از طبقه دهقانان مالکیت کوچکی دارند و دیگر اقلیتها زحمتکش در این کشورها صاحب مالکیتی نیستند؛ نه اینکه مالکیتی ندارند که هیچ وقت در یک روز شکم شان حتی با نان خشک هم سیر نیست. خاصتاً در کشورهای تحت سلطه که بیش از چهارونیم میلیارد نفر در آنها زندگی می کنند، به استثنای مشتی سرمایه دار و مملاک بزرگ و متوسط، طبقه بورژوازی متوسط و اشرافیت روحانی، طبقه خرده بورژوازی شهری و اشرافیت کارگری دیگر همه مردم شکم شان بانان خشک سیر نیست. و حتی همه مالک سرپناه محقری هم نیستند. بفرض اگر در کشورهای تحت سلطه همه مردم بحد کافی شکم شان با نان خشک سیر باشد این تاجای یک «خوشبختی» برای مردمان این کشور محسوب می شود. البته در کشورهای سرمایه داری شکم کارگران و سایر زحمتکشان حداکثر بانان خشک و کچالوومریا، آش و شیرازان سیراست ولی همین هم همیشه برای آنها تضمین نیست. در این کشورها در بین طبقه کارگر فقط قشر اشرافیت کارگری که در رأس اتحادیه های کارگری قرار دارد و در زدوبند با سرمایه داران است، از "معاش" هنگفتی بهره مند هست. در کشورهای سرمایه داری جهان، حدود سی تا چهل درصد مردم در فقر زندگی می کنند. در همین کشورهای که عده ای آنها را بهشت روی زمین می پندارند؛ در مغازه های خوراکی فروشی یک خریطه نوعی نان برای فقرا 40 سنت قیمت دارد و انواع نانهای دیگر که کیفیت غذائی بهتر دارند از یک و نیم تا

دو سه یورو قیمت دارند که اقشار متوسط و پردرآمد جامعه از آنها استفاده می کنند. بهمین صورت همه اشیاء واجناس از خوراکی و پوشاکی، وسایل و لوازم منزل و سایر مایحتاج انسان ها طبقاتی است. همین نان بقیمت چهل سنت بسیار کم کیفیت غذائی دارد ولی معده را پر می سازد.

موضوع دیگر اینکه چرادر کشورهای سرمایه داری مالکیت خصوصی تقدیس می شود؛ این بخاطر حفاظت از دارائیهای توده ها مردم نیست؛ زیرا باستثنای قشر کوچکی که موقعیت های کاری نسبتاً پردرآمدی دارند مانند مدیران بانکها، و شرکتهای، دوکتورها و انجینران، وکلای مدافع، استادان دانشگاه ها و دهقانان مرفه و از این قبیل؛ اینها نظریه موقعیت اجتماعی شان قشر معینی را در جوامع سرمایه داری تشکیل می دهند. وقشر دیگر مدیران بانکها و شرکتهای بزرگ، وکلای پارلمان، مامورین عالی رتبه ملکی و نظامی هستند که معاشهای هنگفتی می گیرند. از جمله اینها افرادی هم هستند که نه بر اساس ارزش کار و لیاقت آنها بلکه از جهت دیگری سالانه مبالغ کلانی را از شرکتهای و بانکها بدست می آورند که در واقع این رشوتی است برای شان. چون آنها با صاحبان سرمایه و بانکداران در غارت مردم سر جوال رامی گیرند. این افراد سالانه ده ها میلیون دلار بنام «بخششی» نیز می گیرند. دیگر اکثریت قاطع مردم یاکارگراند و یامستخد و یا مامور پائین رتبه در خدمت سرمایه که با معاش اندک محض میتوانند زندگی شباروزی خود را به پیش ببرند. کسانی که دارای سرمایه های کوچکی اند و بگونه مستقل کاری کنند؛ سالانه هزارهای شان تحت فشار سرمایه های بزرگ و رشکست می شوند. و در جریان بحرانهای اقتصادی دوره ای ده هزار آنها در منجلا ب افلاس و ورشکستگی کشیده شده و همه چیز خود را از دست می دهند و به کارگر و یامستخد ساده تبدیل می شوند. در همین بحران جهانی جاری که از دو سال باینطرف دامنگیر سرمایه داری جهانی شده است در هر کشور سرمایه داری هزاران سرمایه کوچک و متوسط از بین رفته اند. حتی بانکها و شرکتهای بزرگ (یکمک دولت که از خودشان است)، در شرایط بحرانهای اقتصادی برای شکست و نا بودی شرکتهای و بانکهای متوسط زمینه سازی می کنند؛ باین عبارت که در موقع بحران از حمایت آنها دست می کشند و سرمایه های بزرگ انحصاری چون افعی آنها را می بلعند. و سرمایه های بزرگ چند ملیتی تلاش می کنند تا هر چه بیشتر سرمایه را در دست خودشان متمرکز کنند. و این یکی از خصایص ذاتی سرمایه است. در کشورهای سرمایه داری که عده ای مانند نویسنده آنها را جوامع «رفاه و سعادت» دانسته و میدان رقابت و ثروت مندشدن را برای همه کس مساعد می دانند؛ با اثر فشار فقر و مشکلات زندگی سالانه هزاران نفر دست به خودکشی می زنند و یا اقدام به خودکشی مینمایند. تجربه نشان داده است که در همین کشورهای سرمایه داری سالانه حتی ده ها هزار دستفروش به ورشکستگی سوق داده می شوند. و در فقر و مکننت گرفتاری می گردند. اینست ماهیت و واقعیت نظام سرمایه داری که نویسنده آنرا تقدیس کرده و در وصف آن مدیحه سرائی مینماید. همچنین در جریان بحرانهای اقتصادی در کشورهای سرمایه داری، ده ها میلیون کارگر و مستخدم کارهای شان را از دست می دهند و به اردوی بیکاران پیوسته و به فقر و تنگدستی گرفتاری می گردند. در کشورهای سرمایه داری وضع قوانین خشن درباره حفظ مالکیت فقط برای حفاظت سرمایه و دارائیها و منافع سرمایه داران است نه برای توده های مردم. در سال گذشته در امریکا یکی از سرمایه داران بنام "برنارد مادوف" هفتادساله همرا ی پسرانش مبلغ 50 میلیارد دلار را دستبرد زد. ولی محکمه فدرال امریکا بشکل مضحکی او را در روی کاغذ به مدت «150» سال زندان و ده میلیون دلار جریمه و ضبط ویلایش محکوم نمود. و ده ها و صدها مورد دیگر از دزدی و دستبرد و تقلب و کلاه برداری توسط سرمایه داران و وزرا و وکلا در کشورهای سرمایه داری جهان وجود دارد. (البته در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم وضع صد چند بدتر از این است). اما دو سال قبل در یکی از شهرهای هالند زن فقیر آلمانی که از یک سوپرمارکت (یک قطی بیر) دزدیده بود در زیر مشت و لگد خدمه های سوپرمارکت جان داد. مثالی از هزارها مثال از افغانستان دوران حاکمیت طالبان: نوجوان 17 سال ای در شهر غزنی به جرم سرقت یک بوتل شامپو به قیمت (70) افغانی (به ارزش پول افغانی در آن زمان)، رژیم طالبان دست راست او را قطع کرد. ولی سه قاضی دوران طالبان که هر کدام از 700 تا دو هزار دلار رشوه گرفته بودند و رادیوی صدای شریعت آنرا اعلام کرد، ولی هرگز دست آنها بریده نشد. بلکه باصطلاح تنبیه و طرد وظیفه قضاوت شدند. و چپاول و غارت دارائیهای نقدی و جنسی مردم توسط عمال این رژیم بحث دیگری است.



5- " در نظام دموکراسی آزادی در جهت حفظ حیات و خوشبختی گریز از فقر و بدبختی باعث فعالیت و بروز مالکیت می‌گردد. قسمیکه می‌گویند در جامعه های متمدن و پیشرفته مال و جان یک برابراست. معنی آن اینست که انسان توسط فعالیت «جسم» دارای دارائی «مال» می‌گردد. و هدف آن هم در این امر نهفته تا در صحنه رقابت اجتماعی موفق بدرآید. هرگاه شما یکی از آنرا غضب نمائید دفعتاً دیگران نیز پی هم از بین می‌رود."

برخلاف ادعای نویسندگان در نظام دموکراسی؛ فرد کارگر در فروش نیروی کارش آزاد است و آزاد است که گرسنه بماند و از شدت فشار مشکلات زندگی دچار مرض افسردگی شدید شود و دست به خودکشی بزند و یا به مواد مخدر پناه ببرد و یا به فاحشگی کشیده شود (آنهم به دولت مالیه بپردازد)؛ اما زمینه و شرایط در جهت حفظ حیات آبرومند و خوش بخت و «گریز از فقر و بدبختی» که باعث فعالیت و بروز مالکیت گردد برای شان میسر نیست. در این کشورها طبقه کارگرو سایر زحمتکشان که اکثریت نفوس این جوامع را تشکیل می‌دهند، با فروش نیروی کارشان همانقدر دست مزد می‌گیرند که زنده بمانند و تجدید قوا برای روز کاری آینده نمایند. و برای گریز از فقر هم همان فروش نیروی کار است که بهیچصورتی موجب پیدایش مالکیت نمی‌شود. و اگر تعدادی از کارگران حرفه ای و متخصص و کارمندان متوسط خانه و موتوری از بانکهها بقرض می‌گیرند در تمام عمر باید قرض باریج پس بدهند. و اگر بیکار شوند و یا با اثر مریضی و معیوبیت در وقت کار زمین گیر شوند باید با همان مبلغ ماهانه مدد خرجی که دولت برای شان می‌دهد زندگی کنند آنهم بمشکل میتوانند زندگی فقیرانه ای را به پیش برند تا زنده بمانند. و موترو خانه هم توسط بانک قرضه دهنده مصادره می‌شود و کمبود قرض آنها هم بحیث قرض عمری با پرداخت ربح گزاف به دوش کارگرو کارمندان باقی می‌ماند. آیا در این شرایط میتوان از خوش بختی و دارائی و مالکیت شخصی صحبتی داشت؟ که نه! آنچه که از خانه و موتردر اختیار کارگرو کارمندان است، در واقع از بانک است و آنها هرگز مالک حقیقی آنها شمرده نمی‌شوند. اینست مفهوم مالکیت کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری.

یکی دیگر از خصوصیات جوامع طبقاتی خاصاً در کشورهای سرمایه داری اینست که "هرکس در فکرایجاد نیازی جدید برای دیگری است تا او را بطریقی دیگر قربانی کند، به وابستگی نوینی بکشد و در دام انواع تازه ای از لذت اندازد تا به خانه خرابی اقتصادی کشیده شود (کارل مارکس)".

مورد دیگری که نویسندگان بآن تماس گرفته است: در جوامع پیشرفته و متمدن مال و جان یک برابراست و در سطر پائینتر کلمه جان را «جسم» معنای آنست که با فعالیت جان دارای دارائی می‌شود. در حالیکه معنای جان از این قرار است: { روان، روح، حیات، نفس، آنچه که تن بآن زنده است، نیروئی که در هر جان داری هست و با مردن او نابود می‌شود. فرهنگ عمید. } و برخلاف نظر و ادعای نویسندگان، در این کشورها "جسم" و حیات کارگران و زحمتکشان برای طبقه سرمایه دار تا آنجا ارزش دارد که او بتواند با صرف آخرین رمق نیرویش را در یک روز در جهت تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار بکار گیرد. و فقط همان قدر دریافت کند که زنده بماند و تجدید قوا برای ادامه کار نماید. در نظام سرمایه داری کار برای ادامه حیات است اما خود زندگی نیست. مارکس می‌گوید: "در این نظام انسان (کارگر) فقط در فعالیتهای حیوانی خود مانند خوردن، نوشیدن، تولید مثل، و حداکثر هنگام اقامت در منزل و لباس پوشیدن و غیره آزادانه عمل می‌کند، حال آنکه در عملکردهای انسانی اش بر سطح حیوان تنزل کرده است. (آنچه حیوانی است انسان می‌شود، آنچه انسان است حیوانی)". در این کشورها تقریباً سرنوشت همه توده های مردم توسط سرمایه رقم زده می‌شود. و میدان رقابت تنها برای سرمایه داران بزرگ میسر است حتی سرمایه داران خورد و متوسط هم نمی‌توانند در این جوامع رقابت کنند و بردارائی های شان بافزایند. سرمایه داری از بدو پیدایش اش مالکان کوچک زمین و سرمایه را خلع مالکیت کرد و همه را از دهات به شهرها فرستاد تا بحیث ارتش کار و فارغ از هرگونه مایملک نیروی کار خود را برای سرمایه دار بفروشند؛ زیرا که سرمایه داران به این نیروی کار ضرورت داشتند. و بخش اعظم افسار خورده بورژوازی را به افلاس کشاند و به پرولتارت تبدیل نمود. زمانی چرخ کارخانه ها در شهرها بکار افتاد در ابتدا به قلت کارگرو مواجه بودند. سرمایه داران و صاحبان زمینهای بزرگ، املاک کوچک دهقانان را بجزورتصرف کرده و آنها را روانه بازار کار در شهرها کردند. مورد دیگر اینکه کارگرو زحمتکش چگونه

ویاکی رقابت خواهد کرد که موفق ویاناکام بدرآید! البته در شرایط کنونی، کارگران بومی در کشورهای سرمایه داری باهم طبقه ها وهم زنجیرهای خود، کارگران مهاجر از کشورهای تحت سلطه در این کشورها به رقابت پرداخته و بعضاً حتی در حضور آنها ابراز مخالفت می کنند. ومالک شدن طبقات خلق یک اوفوریا بیش نیست. مگر اینکه افرادی دست بفعالیت های بزند، از قبیل قاچاق وپایزید وفروش مواد مخدروپاپورنوگرافی ویا کارهای از این قبیل که منافی اخلاق ووجدان انسانی است.

6- " در نظام کمونیستی داشتن سرپناه ومالکیت در قید وانحصار دولت قرار داشته تلاش مذبحانه صورت می گیرد تارزش وبنیاد مالکیت خصوصی بکلی برهم خورده وحتی نابود شود."

برخلاف زمانی دریک کشور سرمایه داری انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد سرمایه داران خلق سرمایه وخلق حاکمیت دولتی وسیاسی می شوند. ولی سرپناه کسی ویادکان ومغازه کوچک ومقدار کمی زمین اگر داشته باشد، یعنی سرمایه وملک یک خرده بورژوا ومالک کوچک که کسی را استثمار نکند و خودش جهت امرارمعیشت روی آن کار کند، در قید وانحصار دولت سوسیالیستی قرار نمی گیرد. بر علاوه این افراد از مزایای که نظام نوین برای توده های خلق در جامعه مهیا کرده اند نیز مستفید می شوند واز خانه های که دولت نوین با کرایه ارزان بدسترس توده های مردم قرار می دهد، نیز استفاده می کنند. از اینرو این افراد نه اینکه مخالف نظام نوین سوسیالیستی نیستند که آنرا بفرمانده شان هم دانسته واز آن دفاع هم می کنند. وتازمانی بتوانند بر همین منوال ادامه می دهند. اما در نظام سوسیالیستی برای پیشرفت این قشر که بخواهند به بورژوا تبدیل شوند، زمینه وجود دارد.

ولی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، افریقا وامریکای لاتین؛ بنابر ساختار اقتصادی اجتماعی آنها ابتدا انقلاب ملی- دموکراتیک صورت می گیرد ودولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگرتاسیس می شود. در ابتدا سرمایه داران وزمین داران بزرگ خلق قدرت سیاسی وخلق مالکیت می شوند. وتاسیسات وبنگاه های بزرگ مربوطه به سرمایه های امپریالیستی بفرع خلق مصادره می شود. ولی اقتشار وسیع خرده بورژوازی وخرده مالک یعنی آنها بیکه سرمایه های کوچکی دارند ویامقدار زمین کمی که با کار روی آن میتوانند گذاره زندگی خود را بکنند وحتی سرمایه های متوسط که در اشتراک با سرمایه های بزرگ کمپرادور (تاجران دلال) وسرمایه های امپریالیستها نباشند؛ مصادره نمی شوند. اینها یابگونه مستقل ویامختلط با سرمایه های دولت نوین بکار وفعالیت ادامه می دهند. مگر طبق مقررات وقوانین ونورمهای تعیین شده توسط دولت نوین در مورد دست مزد کارگران وبیمه وسایر مسایل رفاهی آنها مسئولیت دارند. این طبقه اگر علیه نظام نوین به کدام اقدام خصمانه وخرابکارانه متوسل نشود وقوانین دولت نوین را در تامین حقوق کارگران وفعالیت سرمایه اش رعایت کند وبه غارتگری مردم نپردازد، میتواند تاسالها به همین منوال ادامه دهد. زیرا دولت نوین نو بنیاد جهت رشد وتکامل اقتصاد به این سرمایه ها ضرورت دارد. ودر دوران سوسیالیسم است که این سرمایه ها هم به نفع خلق مصادره می شود.

با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین اراضی زمین داران بزرگ بگونه دموکراتیک بین دهقانان بی زمین وفقیروکارگران زراعتی توزیع می شود. ودولت کمک های لازم را جهت پیشرفت آنها از طریق کئوپراتیف های دهقانی در دسترس آنها قرار می دهد. وبعداً برای سهولت ومنفعت شان این کتله های میلیونی زمین داران کوچک، بطور جمعی (کولونی) روی زمینهای شان کار می کنند ودر وقت جمع آوری حاصلات هر خانوار سهم خود را از آن می برد وآرام وشرافتمندانه زندگی می کند. نه دیگر به غم نان ولباس وسرپناه است ونه بغم پرداخت هزینه برای تداوی وتعلیم اولاد خود هستند. نظام نوین جهت مهیا کردن شرایط برای رفع احتیاجات توده های خلق مکلفیت ومسئولیت دارد. دیگر کسی در جامعه از شدت فقر ورنج به مرض افسردگی مصاب نشده واقدام به خودکشی نمی کند، به مواد مخدر پناه نمی برد ویامجبور به فحشا وزدی وسایر اعمال منافی اخلاق ووجدان انسانی نمی گردد. این نظام در جهت ترقی وپیشرفت جامعه در تمام عرصه ها می کوشد تا شرایط بهتر زندگی توده های مردم را فراهم کند. بعد مرحله گذار به نظام سوسیالیستی می رسد. در این نظام تمام امتیازاتی که توده های مردم در عرصه های مختلف حیات اجتماعی داشتند به رفاه بیشتر دست میابند. در نظام دموکراتیک نوین ونظام سوسیالیستی همه چیز بفرع توده های خلق ترقی وتکامل میکند؛ آنچه که مترقی وعلمی است بانقد حفظ

شده و تکامل داده می شود و آنچه که ارتجاعی و خرافی است و ضد منافع مردم و غیر انسانی است طرد می شود. ناگفته نماند که در نظام سوسیالیستی هنوز باشکال مختلف طبقات و تفاوت های طبقاتی وجود دارد، ولی مناسبات طبقاتی مانند نظام کهنه نیست. همچنین تفاوت بین معاشها موجود است و تفاوت بین شهروده به تدریج از بین می رود. از همین رومبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در دوران سوسیالیسم تار سیدن به جامعه بدون طبقه ادامه می یابد.

در این نظام سرمایه داران و ملاکان خلع مالکیت شده میتوانند مانند دیگر طبقات و اقشار خلق کار کنند و زندگی نمایند. مهارت های علمی و فنی ویا اندوخته های خود را جهت پیشبرد زندگی خود بکار اندازند. ویا مانند دهقانان از دولت زمین دریافت کنند و کشت نمایند. اگر این طبقات سرنگون شده علیه دولت نوین در جهت بدست آوردن بهشت از دست رفته شان اقدام خصمانه و خرابکارانه نکنند؛ دولت نوین زمینه را جهت تجدید تربیت آنها و اولادهای شان میسر می سازد. ولی تا زمانی که دولت مردم نیرومند شود و استحکام یابد و اینها تجدید تربیت گردند (که امر نهایت مشکلی است، زیرا طبقات شکست خورده همیشه به آرزوی بازگشت به "بهشت" از دست رفته شان هستند و در این راه بهر وسیله متوسل می شوند)، حق فعالیت سیاسی را در جامعه ندارند. بعبارت دیگر چنان که این طبقات ستمگرو استعمارگرد در دوران حاکمیت طبقاتی شان توده های خلق را از حق مالکیت و حاکمیت محروم کرده بودند، محروم می گردند.

همچنین در این نظام دین از دولت و سیاست و علم و فرهنگ جدا شده و به امر خصوصی افراد بدل می شود. برخلاف توطئه ها، دروغبافی ها و دسایس امپریالیسم و ارتجاع بین المللی هیچکس از پیروی کردن دین و مذهب خاصی منع نمی شود و بالمقابل دین نداشتن هم آزاد است. عکس آن در کشورهای که ادیان آسمانی و زمینی در آنها حاکم است و دین در سیاست و دولت و فرهنگ و علم و زندگی مردم دخالت و تسلط مستقیم دارد و شخصی که نخواهد به این ادیان معتقد باشد (عمدتاً در کشورهای اسلامی) بنام مرتد میاح الدم شمرده شده و بقتل می رسد. بله! در نظام سوسیالیستی طوری که در فوق تذکریافت در مالکیت تغییر بنیادی رخ می دهد؛ یعنی طبقات مالک سابق خلع مالکیت و قدرت سیاسی می شوند و توده های خلق صاحب مالکیت و قدرت سیاسی می گردند. بعبارت دیگر طبقات حاکم محکوم می شوند و طبقات محکوم حاکم. البته نابودی هر نوع مالکیت و دولت و دموکراسی در شرایط پیروزی نظام کمونیستی در جهان ممکن می گردد. امکان برقراری نظام کمونیستی در یک و یا چند کشور معدود در جهان ممکن نیست. زمانی میتوان از نظام کمونیستی صحبت نمود که سرمایه داری و دیگر نظام های استعمارگرو ستمگرد در جهان سرنگون شده و نظام کمونیستی تاسیس شود. درباره این نظام فعلاً به بحث نمی پردازم چون موضوعی است مربوط به آینده. ولی این قدر می گویم که این نظام بالأخره در جهان پیروزی می یابد. زیرا همه نظام های ستمگرو استعمارگرو حشت و غارت و جنایت و آدمکشی و انواع رذالت و مصایب سرنگون شدنی هستند. و بر اساس سیر تکامل تاریخی و حکم علم انقلاب پرولتاریائی بعد از زوال فرماسیون اجتماعی اقتصادی سرمایه داری، دوران نظام سوسیالیستی و کمونیستی است. و آرزو و هدف غائی پرولتاریا و همه زحمتکشان جهان نظام کمونیستی است. البته زمان رسیدن نظام کمونیستی در جهان مربوط به چگونگی سیر تکامل و پیشرفت مبارزات طبقاتی خلقها است، و هیکس نمی تواند پیشگویی کند که چه زمانی نظام کمونیستی در سراسر جهان برقرار خواهد شد. لیکن عصر امپریالیسم عصر انقلاب پرولتاری است و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در جهان امکانپذیر است. نزدیکی داشته و در دیدرس قرار دارد.

7- در این بند نوشته اش نویسنده آگاهانه ویا آگاهانه سعی می کند تا سیر تکامل تاریخی جوامع بشری را از کمون اولیه (جامعه اشتراکی اولیه) تا امروز تحریف نماید. چنانکه می نویسد: " دانشمندان در این باره، افکار و استدلال های متنوع را اظهار نموده اند که یکی از راه های آنها بدان می پردازند که همان گذار از جامعه طبیعی به جامعه مدنی است. به تاکید گفتار ایشان در جامعه طبیعی مسئله مالکیت بصورت اشتراکی بوده و تنها در جامعه مدنی میباشد که مسئله مالکیت از حالت اشتراکی بیرون آمده و جنبه خصوصی بخود می گیرد. در جامعه مدنی مالکیت توسط قانون حفظ می گردد و مجری قانون دولت

است. خصوصیت این نوع رژیم آن است که دولت تضمین کننده مال و جان افراد در جامعه می باشد که بدین لحاظ امنیت و ثبات را در جامعه برقرار میسازد."

در پاراگراف فوق خوبی دانسته نمی شود که منظور نویسنده از جامعه مدنی (جامعه شهرنیشنی) در دورانی از جوامع طبقاتی است و یا تمدن به مفهوم کلی و وسیع آن. زیرا همپا با سیر تکوین جوامع طبقاتی از یک فرمایشیون اجتماعی اقتصادی به فرمایشیون اجتماعی اقتصادی دیگر و پیشرفته تر، مفهوم مدنیت هم فرق می کند؛ باین عبارت که حقوق شهروندان در دوره های مختلف متفاوت بوده است. از تمدن باستان (تمدن قدیم یونان) و تا قرون وسطی و (تمدن مسیحی) تا امروز، این تمدنها بر پایه مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی معین در ادوار و جوامع مختلف شکل گرفته اند. برخی از این تمدنها با اثرتهاجم قدرتهای توسعه طلب و سلطه جوی تقریباً به نابودی کشیده شده و یا قسماً با تمدنهای دیگر مخلوط شده اند. در زمان باستان بود که عنوان شهروندی (روم) به تمام ساکنین شهرها داده شد. با پیروزی نظام سرمایه داری مردم از حقوق شهروندی بیشتری برخوردار شدند و در شرایط کنونی از «مزایای تمدن» بیشتر بهره مند می شوند. طبقه حاکم سرمایه دار با فشار مبارزات توده های مردم حقوق مدنی و آزادی های اجتماعی و سیاسی بیشتری را برای آنها قایل شده اند. اما سیر تکامل جوامع طبقاتی از جامعه اشتراکی اولیه به جامعه برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم (که اکنون نظام سوسیالیستی ای در جهان وجود ندارد) و کمونیسم؛ به پیش می رود. نویسنده در تکامل ادوار تاریخی بجای جامعه سرمایه داری، جامعه مدنی را بکار برده است که نادرست است. همچنین قراریکه قبلاً تذکر دادم در جوامع طبقاتی مالکیت طبقات حاکم نه تنها توسط قانون که بوسیله ارگان سرکوب دولت، ارتش، پولیس، محاکم قضائی و عدلی و زندانها تضمین و حفظ می گردد؛ نه اموال و دارائیهای کوچک اقشاری از مردم. بلکه برخلاف همواره دارائیها و املاک کوچک طبقات خلق در همه نظام های طبقاتی در طول تاریخ جوامع طبقاتی توسط طبقات حاکم مورد غصب و غارت و تصرف و غیرقانونی قرار گرفته است. و عکس ادعای نویسنده نظام سرمایه داری تضمین کننده مال و جان توده های مردم نیست. این نظام بخاطر استثمار توده های خلق و کسب سود بیشتر و غارت منابع و کنترل بازارها حاضر است که توده های مردم را به قربانگاه ها بفرستد. دورنمی رویم در جنگهای جهانی اول و دوم قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی به منظور تجدید تقسیم جهان و غصب سرزمینها و منابع و بازارهای بیشتر، حدود هشتاد میلیون از خلقها را به مسلخ فرستادند. بعد از جنگ جهانی دوم تنها دولت امریکا در تجاوز و اشغال و استعمار در ویتنام، لاوس، کمبودیا و کوریا ده ها هزار عسکر امریکائی را فدای منافع سرمایه کرد و حدود سه میلیون از خلقهای هند و چین را وحشیانه بقتل رساند. و سبب آن ترزا آن که در روزهای آخر جنگ جهانی دوم با بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی در جاپان بیش از دوصدهزار انسان بیگناه را به کوره اتمی کباب کرد و ده ها هزار نفر دیگر را معیوب نمود که تا امروز اثرات مرگبار آن از بین نرفته است. در آخر قرن گذشته دولت سوسیال امپریالیستی روسیه بیش از بیست هزار نفر از مردم روسیه را در افغانستان بکشتن داد و ده ها هزار آنها معیوب جسمی و روانی شدند و حدود دویست میلیون خلق افغانستان را بیرحمانه و وحشیانه کشتار کرد. دولت امریکا و انگلستان حدود پنج هزار جوان امریکائی و انگلیسی را در طی 6 سال آخر در عراق به کشتن داده اند. و در افغانستان حدود یک و نیم هزار از عساکر امریکائی و ناتو کشته شده اند. اینها همه بخاطر حراست از منافع سرمایه داری جهانی صورت گرفته است. من بمنظور خودداری از طولانی شدن این نوشته از بر شمردن جنایات سرمایه داری جهانی و دیگر نظام های طبقاتی علیه توده های مظلوم در دیگر کشورهای آسیائی و آفریقائی و امریکای لاتین و سایر مناطق جهان در این نوشته خودداری مینمایم.

دولتها در نظام های طبقاتی خاصاً نظام سرمایه داری که مورد ستایش نویسنده است چگونه حافظ مال و جان افراد و بشریت است و چگونه ممکن است که این نظام را انسانی و حافظ جان و مال و امنیت خلقها دانست؟ دولتهای سرمایه داری اگر ثبات را در کشورهایشان برقرار می کنند، بخاطر ایجاد شرایط امن برای سرمایه های بزرگ در کشورهایشان است. و در کشورهای تحت سلطه اگر توده های خلق بدون مقاومت تن به انقیاد ندهند؛ این امنیت و ثبات را توسط کشتار و وحشت و یزور برچه و گلوله های آتشین و بمبهای چند ده کیلویی (و بمکمک رژیمهای مزدورشان) برقرار میکنند. در این کشورها به منظور برقراری

نظم و امنیت برای فعالیت سرمایه های امپریالیستی و سرمایه و املاک طبقات ارتجاعی، ارتش و پولیس و دستگاه جاسوسی این کشورها را تقویت و تجهیز می کنند و زندان و شکنجه و قطع دست و پا و یا حتی اعدام برای توده های مردم اعمال می شود. در طی سی سال اخیر به کشتار و جنایات دولت اسلامی ایران توجه کنید که هزاران انسان بی گناه را که در سال 1357 خورشیدی با خون خود انقلاب سیاسی را به پیروزی رساندند، توسط این رژیم خون آشام یا در زندانها و حشایانه شکنجه شدند و یابیه جوخه های اعدام سپرده شدند. دیدیم که سرمایه جهانی به منظور حفظ منافع اش وحشی ترین و عقب مانده ترین نیروی مذهبی را همه جانبه کمک کرد تا قدرت سیاسی را غصب کند و بر توده های مردم حاکم گردد. اعدامهای جریان سی سال آخر و اعدامهای روزانه در شرایط کنونی توسط رژیم اسلامی به منظور حفظ و حراست سرمایه بین المللی است. سرمایه داران در کشورهای خودی با وضع قوانین سخت گیرانه و دستگاه پولیس و پولیس مخفی و زندان ها توده های مردم را مرعوب می سازند تا بطرف مالکیت خصوصی مقدس کج نظر نکنند و به نظم و قوانین سرمایه داری بی چون و چرا گردن نهند.

8- " یکی از پایه های اساسی تجدد و ترقی همین مسئله خصوصی سازی است. بدون زندگی خصوصی و یامال شخصی، و یامفکوره شخصی، امکان ندارد که جامعه بطرف ترقی و یاتجدد برود."

پاسخ: چون درباره موضوع «خصوصی سازی» و «بازار آزاد و لیبرالیزاسیون» سرمایه داری در طی سالهای اخیر در مقالات متعددی توسط سایر گروه ها و اشخاص مترقی و انقلابی در افغانستان و جهان روشنائی انداخته شده است، به تفصیل بآن نمی پردازم. فقط این قدر می گویم که: خصوصی سازی موجب تجدد و ترقی نمی شود بلکه اثرات ویران گر و برباد دهنده بر توده های خلق کشورها داشته و دارد. «خصوصی سازی» در طی سالهای اخیر خاصاً در کشورهای تحت سلط بر اساس طرحها و برنامه های صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بازار تجارت جهانی صدها میلیون از زحمتکشان در کشورهای تحت سلطه را ب خاک سیاه نشانده و خانه خراب و در دبدرد کرده است. و اثرات ویرانگر آنرا بیش از همه توده های مردم با گوشت و پوست شان احساس کرده و می کنند. خصوصی سازی در جهت تجدد و ترقی این جوامع انجام نشده و نمی شود بلکه در جهت سودآوری بیشتر سرمایه و کسب سود هر چه بیشتر و تنقیص امتیازات رفاهی توده های مردم به منصفه اجرا گرفته است. بلی! اگر در خصوصی سازی تحرکی در سرمایه در جامعه ایجاد می شود، باز هم منظور ترقی این کشورها و بهبود شرایط زندگی توده های مردم نیست، بلکه گسترش عرصه فعالیت سرمایه در جهت تشدید استثمار و کسب سود بیشتر و غارت خلقهای زحمتکش جهان است. در افغانستان در طی هشت سال آخر با اجرای طرح «خصوصی سازی» و «بازار آزاد» حدود 70 شرکت و تأسیسات دولتی و معادن به بخش خصوصی واگذار شده است و یا جریان این واگذاری ادامه دارد. بعبارت دیگر این شرکتها بقیمت «گام ماش» به شکم گنده های حاکم و یابرادران و خویشاوندان شان از جمله برادران کرزی و تعدادی از وزرا و جنرالها و دیگر عناصر بانفوذ فروخته شده است که در ضمن هزاران کارگر بیچاره لقمه نان بخور و نمیر خود را هم از دست داده اند.

نویسنده در این پراگراف صحبت از «مال خصوصی» و «مفکوره خصوصی» دارد. من در مورد مالکیت خصوصی در فوق تذکراتی دادم ولی در مورد مفکوره شخصی: در یک جامعه طبقاتی که همه انسانها به طبقات تقسیم شده اند و شعور هر یک از این افراد محصول هستی و موقعیت اجتماعی آنهاست. انسانی که در جامعه طبقاتی زندگی می کند و بیکی از طبقات جامعه تعلق دارد و طرز تفکر و اندیشه وی هم بر همین اساس شکل گرفته است. از طرف دیگر زندگی کردن در اجتماع و داشتن مفکوره «خصوصی» منحصر به فرد! هر انسان (فرد) صاحب شعور اجتماعی است و آیدئولوژی و افکار او طبقاتی هم است. و این انسان اجتماعی با دیگر طبقات وارد مناسبات تولیدی و اجتماعی می شود و فعالیت می کند. اگر این فرد مترقی و از طبقات خلق است که باشعور و فهم و درک خود و کسب آگاهی مترقی در جهت دفاع از منافع طبقات خلق علیه طبقات حاکم ستمگر قرار می گیرد. و یا برخلاف تفکر و خواست طبقاتی اش ارتجاع کرده و در خدمت طبقات ستمگر قرار گرفته است و از آیدئولوژی و خط مشی های سیاسی آنها برده و اریروی می کند و در جهت رسیدن به جاه و مقام ثروت تلاش نموده و همه استعداد و توان خود را در این راه بکار می گیرد.

9- " همین ریشه در مفکوره شخصی است که انسان را بطرف آزادمندی، خودمختاری سوق می دهد، که البته استقلال فکری یگانه پایه اساسی تمام ارزشهای والای انسانی است..... از برکت عقل خویش در مقابل جمله ناملایمت ها استفاده نموده خود را از قید هر نوع بردگی و اسارت در امان بدارد. این صفت انسانی بدبختانه در وجود کمونیستها قابل مشاهده نبوده، آنها توانستند در تئانی باروسها و یک باند «الهکولیست و دایم الخمر» تغییراتی باصطلاح خودشان «بنیادی» را در جامعه پیاده نموده که نه تنها مال، بلکه جان های اکثریت مردم شریف افغان هم از بین رفت.....".

از زمان تقسیم جامعه به طبقات و بوجود آمدن جامعه طبقاتی و تسلط و حاکمیت طبقات ثروت مند و زمیندار بر طبقات خلق زحمتکش؛ انسان توسط انسان استثمار شده و به بردگی درآمده است. انسان در نظام برده داری در زیر فشار تازیانه برده دار و کار طاقت فرسا قرار داشته و در زیر همین تازیانه جان خود را از دست می دهد. دهقان سرف در زیر قدرت فئودال دست و پا می زند. و ارباب هر چه خواهد بروی روا می دارد. در نظام سرمایه داری کارگر «آزاد» فقط آزاد است که نیروی خود را بفروشد و به استثمار تن در دهد. " انسان در برابر نیروهای کور طبیعت و اجتماع از آزادی برخوردار نیست. و گرفتار و اسیر آنهاست". فقط در نظام سوسیالیستی است که انسان از بردگی سرمایه نجات یافته و از خود بیگانگی رهایی می یابد.

طبق توضیح در دستورالاباز هم تذکر می دهیم که در جوامع سرمایه داری کارگران و سایر زحمتکشان برده سرمایه اند، چگونه ممکن است که آزاد باشند. تا زمانی که طبقه کارگر از قید اسارت سرمایه رهایی نیافته است و منحصراً طبقه ای برای خود در نیامده است، صحبت از آزادی حرف پوچی است. آزاد منشی هم زمانی معنادار دارد که شخص واقعاً آزاد باشد و در جهت آزادی همه جانبه بشریت باندیشد و برای وصول بان مبارزه کند. " خودمختاری هم جنبه خاصی از آزادی است. اگر آزادی در پیوند با انسان قابل طرح است بنابراین یک مقوله اجتماعی است و منحصراً در اجتماع مصداق پیدا می کند". همچنین " اصلت فرد" از مختصات ایدئولوژی و روحیه خرده بورژوازی است. و در نتیجه کلیه انواع روحیاتی که در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابد. یعنی برتر دانستن فرد بر جمع، قایل شدن اصلت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. ( و روش اصلت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید است). این ایدئولوژی و روحیه انسان را به جانب تقدیس مالکیت خصوصی می کشاند و حرص و آژورا در راه کسب سود و سرمایه تحریک کرده و وی در راه کسب ثروت و سرمایه از هیچ گونه عملی در این روی گردان نیست. و این طرز تفکر انسان را هر چه بیشتر از خود بیگانه ساخته و بر ضد منافع اجتماعی، طبقات خلق قرار می دهد. به همین دلیل است که از زمان پیدایش سرمایه ایدئولوگها و متفکرین بورژوازی از روشها و مکاتب فکری مختلف که بر پایه اصلت فرد استوار است؛ در این زمینه کتب و رسالات و مقالات متعددی نوشته اند. تا اذهان توده های مردم خاصاً نسل جوان و تعلیم یافته را با این مفکوره مسموم کنند و توجه آنها را از راه فکر جمعی و مبارزه جمعی علیه طبقه حاکم سرمایه دار به جهت گرایش به "منش فردی" یا " اصلت فرد " منحرف سازند.

و در جوامع طبقاتی به " ارزشهای والای انسانی " از دید طبقاتی نگریسته می شود. زیرا در این جوامع هیچ پدیده ای نیست که مهر طبقاتی با خود نداشته باشد. در نزد هر یک از طبقات اجتماعی " ارزشهای والای انسانی" مفهوم خاص خود را دارد. در جوامع طبقاتی که انسان برده سرمایه است و سرمایه داری می گوشت که انسان نتواند، انسانیت خود را بازیابد. و " ارزشهای والای انسانی" جدا از انسان واقعاً آزاد و وجود نظام و جامعه انسانی مفهومی ندارد. و در این نظام ها " ارزش انسان" بر طبق ارزش اضافی ای که تولید می کند و بر سرمایه و ثروت می افزاید معین می گردد. انسان زمانی می تواند انسانیت خود را بازیابد که خود را از تسلط سرمایه و هر نوع نظام استثمار نجات دهد. مارکس می گوید: " کمونیسم راه حل اصل و واقعی تضاد انسان با طبیعت و انسان با انسان است. کمونیسم راه حقیقی کشاکش میان هستی انسان و جوهر او، میان تجسم بخشیدن به خویش و اثبات خویش، میان آزادی و ضرورت و میان فرد و نوع بشر است. آزادی در شناخت ضرورت است و زمانی که انسان از اسارت بیرون آید ضرورت به آزادی تبدیل می شود. و کمونیسم، حل معمای تاریخ است."

بالآخره فهم و درک و برداشت نویسنده از اندیشه و نظام کمونیستی این است که باندهای خلقی پرچمی این میهن فروشان مزدور، این جنایتکاران و قاتلین مردم افغانستان و ویران گران کشور و جامعه و نابود کنندگان هزارها فامیل در افغانستان را؛ من حیث «کمونیست» مدنظر قرار داده و مدعی است که گویا «آزادمنشی و آزاداندیشی و خودمختاری» در وجود کمونیستها دیده نمی شود! نویسنده قبلاً آنچه که در ذهنش وجود داشته علیه اندیشه و نظام کمونیستی بر روی کاغذ ریخته است. او تحت تأثیر تبلیغات مطبوعات امپریالیستی و ارتجاعی جهانی قرار داشته که ابر قدرت امپریالیستی رقیب خود را با بلوک شرق من حیث دولتهای کمونیستی قلمداد کرده و می خواستند تا همه جنایات اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و دولتهای همپیمان آن در بلوک شرق را بر خلقهای کشورهای خودی و خلقهای جهان بحساب کمونیسم بگذارند. خاصتاً بعد از به قدرت رسیدن رژیم مزدور و خونخوار خلقی پرچمی ها در افغانستان و تهاجم نظامی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی در سال 1358 و وحشت و کشتار خلق مظلوم افغانستان را بیای کمونیسم ختم نمایند. نویسنده در حالیکه درباره علم انقلاب پرولتاریائی و دوران رهبری لنین و استالین در اتحاد شوروی و دوران مائوتسه دون در چین، تحقیق نکرده، و هیچ اطلاعی از آنها ندارد، چگونه این حق را بخود می دهد که در مورد کمونیسم بر اساس عملکردهای باندهای جنایتکار و آدمکش خلقی پرچمی ها و دیگر گروه های هم قماش آنها در جهان قضاوت کند؟ هر کسی که علیه اندیشه کمونیسم علمی و نظام سوسیالیستی واقعی به چنین لاپایلات و اراجیفی متوسل می شود، بدون شک که در ظلمت بی خبری و ناآگاهی و منجلاب ارتجاع غرق است.

یادداشت: این نوشته را می توانید در "سایت پیام آزادی" نیز مطالعه کنید.

(www.Payameazadi.org)